

گزارش

بند ج، جیم شد

بند ج چند بار در تاریخ ایران سوزه شده است؛ یکی قانون بند ج بعد از پیروزی انقلاب بود که به تقسیم زمین مربوط می‌شد یکی هم بند ج مربوط به تصفیه کارکنان دولت است که در دوره نهضت ملی شدن نفت بر سر زبان‌ها افتاد.

دکتر حسین فاطمی از بند ج آن زمان چنین می‌گوید: «سردار فاخر» در دوره «زرم‌آرا» که آخر مدت ریاست او بود، در تجدید انتخاب هیات رئیسه گرفتار رقیب موثر و قوی‌ای مثل دکتر طاهری شده بود و چون در بازی «بند جیمی‌ها» او را هم در «بند جیم» گذاشته بودند خیلی ضعیف شده بود و در افکار عامه هم موفقیت خود را از دست داد.

موضوع «بند جیم» به طور خلاصه این بود که قانونی از مجلس گذرانیدند که به وضع مستخدمین دولت رسیدگی شود. تا آنها که صلاحیت کار کردن در دستگاه را ندارند کنار گذاشته شوند و بعضی هم که شایسته کارهای حساس نیستند به کارهای فرهنگی و عمرانی گمارده شوند. اساس این فکر عبارت از تظاهری بود که برای تسکین افکار عامه که از خرابی و فساد و دزدی و بی‌بند و باری تشکیلات سسال‌ها بود گله و شکایت داشت به عمل آمد.

در دوره نخست‌وزیری ساعد و وزارت دربار «هژی» با جلب نظر شاه این فکر هم در محافل بالا پیدا شد که در این فرصت اسم عده‌ای مخالف را نیز مثل «قوام‌السلطنه» که آن وقت با دربار میانه خوشی نداشت، در «بند» بگذارند. به تدریج کار بالا گرفت و نام جماعتی از سرشناسان مثل سردار فاخر، دکتر اقبال، گلشاییان و… هم که در آن موقع از سردمداران معرکه نفت بودند در میان «بند جیم» دیده شد. مستخدمین دولت را به سه دسته «الف» – خوب‌ها، «ب»- متوسطین که به درد کار حساس نمی‌خورند و «جیم»- فاسدها یا از کارافتاده‌های بدعمل تقسیم کرده بودند.

غوغای «بند جیم» در ابتدای مجلس شانزدهم مدت‌ها وقت مملکت را به خود مشغول داشت و چندین ماه طول کشید تا بالاخره سردار فاخر زرنگی کرد و به کمک عده‌ای از «بندی‌های» مجلس که ۱۲۰۰ نفری بودند، موافقین اجرای قانون – از



جمله وکلای جبهه ملی – را غافلگیر ساخت و ماده واحده‌ای برای لغو آن تصمیمات به تصویب رسانید که در سنا دفن شد. ولی «بندی‌ها» از «بند» نجات پیدا کردند. دکتر مصدق و یاران او که اقلیت سال اول مجلس شانزدهم بودند به شدت به بند جیمی‌ها حمله می‌کردند. و «باخر امروز» اولین بار اسامی آنها را فاش کرد و مقالات شدیدی برای حمایت از اجرای آن قانون انتشار داد. در جلسه بعد از گذرانیدن «ماده واحده سردار فاخر»، دکتر مصدق نطق شدیدی بر ضد این اقدام رئیس مجلس کرد که جلسه متشنج شد و نطق او ناتمام ماند.

به علاوه مکرر چه در دوره پانزدهم و چه در دوره شانزدهم نیز بین «سردار» و اعضای جبهه ملی در مورد انتظامات جلسات و نوبت نطق و… مشاجره شده بود. در یک جلسه که او به مکی برخاش کرد، مکی در جایش گفت: «من که چک بی‌محل نکشیده‌ام» و چون این خصوصیت «سردار فاخر» را همه می‌دانستند و فراوان به این عنوان از او شکایت کرده بودند این‌طور صحبت‌ها سخت برای حیثیت رئیس مجلس گران بود. زرم‌آرا که آمد برای جلوگیری از شتت اکثریتش «بندی‌ها» را اجرا نکرد و قانون هم که گذشت، دیگر به کلی فراموش شد.^۱

پی‌نوشت:

۱- با چشمی گریان، نشر صمدیه

نکته

شما و تاریخ

ما تاریخی کهن داریم و به درازای آن از رنج‌ها و گنج‌های بیشتری نسبت به سایر ملت‌ها برخوردار شده‌ایم. گنجینه آثار باستانی ما سرمایه ملی غیرقابل تکرار و غیرقابل تولیدی است که در جای‌جای این سرزمین کهن به چشم می‌خورد، در حالی که چندان قدر آن ندانیم و از فرط وقور به چشم‌مان ناپید. از سوی دیگر گذشته پرمجاری ما مشحون از تجربیاتی است که خود چراغی برای ساخت آینده است. اما در این زمینه هم ما نیازمند تلاش بیشتری هستیم. مرور گذشته‌ها و رنج‌هایی که پدران ما کشیدند بی‌تردید می‌تواند ما را در حل مشکلات جاری و آینده یاری رساند.

از این رو صفحه تاریخ گرچه مربوط به گذشته است اما بی‌مناسبت با امروز و فردا نیست. ما در سطح ملی نیازمند بازنگری و بازبینی گذشته‌های هستیم که بر پایه آن باید بناهای تازه را بنیاد نهم. از این رو صفحه تاریخ به روی همه هموطنان گشوده است تا از تجارب و مطالعات و پژوهش‌های تاریخی شما بهره‌مند شود. طبیعی است نسبت به گذشته نیز نظرگاه‌های متفاوت و گاه متضادی وجود داشته باشد و بی‌گمان در آن زمینه امکان گفت‌وگو و تبادل نظر بیشتر از سایر مسائل فراهم است.

مطالب خود را می‌توانید به این ای‌میل ارسال کنید: safhetarikh@yahoo.com.
متنشر نظریات و انتقادات و آثار مستند شما هستیم.



این مطلب عنوان مقاله‌ای است که مرحوم عباس اقبال آشتیانی در مجله یادگار سال اول در شماره یک از صفحه ۱۳ تا ۴۰ منتشر کرده است. عباس اقبال نوشتن مقالات خود را از زمانی آغاز کرد که ریاست کتابخانه معارف (کتابخانه وزارت فرهنگ) را که در دارالفنون پایه‌ریزی شده بود به او سپرده شد. قبل از آنکه مطالب مربوط به سفر مظفرالدین‌شاه را به پاریس از مجله یادگار نقل کنیم لازم است شمعی درباره مظفرالدین‌شاه بدانیم. او پنجمین فرزند ذکور و چهارمین ولیعهد ناصرالدین‌شاه بود زیرا قبل از او ولیعهد‌ها به امراض گوناگون مرده بودند. مادرش، شکوه‌السلطنه بود و در ۱۲۶۹ هجری‌قمری در تهران متولد شد و دوره ولیعهدی او ۳۵ سال طول کشید و در ۱۳۱۳ هجری‌قمری پس از ترور پدرش ناصرالدین‌شاه به سلطنت رسید. او ۱۱ سال سلطنت کرد و در ۱۲۸۵ شمسی (۱۳۲۵ هجری‌قمری) درگذشت. او سه سفر مانند پدرش به اروپا کرد که مخارج آن همه از بودجه وام‌های دریافتی از دولت روسیه تأمین می‌شد.

شرح ذیل ترجمه متنی است که شخصی به نام «پاولی» به زبان فرانسه در مورد اقامت مظفرالدین‌شاه در پاریس طی سه مسافرت او تهیه کرده است. پاولی مدت ۲۵ سال از جانب وزارت خارجه فرانسه مأمور تشریفات استقبال از مهمانان خارجی بوده است. او کتابی تحت عنوان «علیحضرت‌ها» جمع‌آوری کرده که شرح سفر ۱۲ تن از پادشاهان دنیا را به فرانسه نوشته و مرحوم عباس اقبال یخش‌های مفیدی از آن را که مربوط به ایران بوده به فارسی ترجمه کرده است.

و نگارنده (سیروس غفاریان) با دخل و تصرف در اصل مقاله، آن را به ترتیب زیر خلاصه کرده‌ام. مرحوم عباس اقبال آشتیانی می‌نویسد: مظفرالدین‌شاه سه سفر به پاریس کرده است؛ یکی در ۱۳۱۸ هجری‌قمری (۱۹۰۰ میلادی) برای تماشای نمایشگاه بین‌المللی پاریس، دو سفر دیگر در ۱۳۲۰ هجری‌قمری (۱۹۰۲ میلادی) و آخرین سفر در ۱۳۲۳ هجری‌قمری (۱۹۰۵ میلادی) برای معالجه و گردش. برای این شرح سفر این پادشاه را به مطالبی می‌نویسم که خوانندگان بر بی‌لیاقت و بوالهوس‌ی‌های رجال سابق این کشور که جز نکتی و بدبختی برای ملت ایران حاصلی دربرنداشته آگاه شوند. البته قبل از آن پاولی مختصری درباره ناصرالدین‌شاه به رشته تحریر کشیده است.

بازدید ناصر الدین‌شاه از مراسم اعدام

چند هفته قبل از افتتاح نمایشگاه بین‌المللی سال ۱۹۰۰ به من گفته شد (منظور پاولی است) باید در تمام مدت اقامت رسمی مظفرالدین‌شاه، پادشاه ایران در پاریس، افتخار ملازمت و خدمت او را داشته باشم. من این خبر را با شوق تلقی نکردم. من این پادشاه را نمی‌شناختم اما کارهای پادشاه قبلی که پدرش بود، مرا دچار وحشت کرد و از این نظر از ملازمت او خوشحال نبودم. پدر این سلطان یعنی ناصرالدین‌شاه پادشاه عجیب و بوالهوس‌ی بود و خیال می‌کرد که پاریس، ایران است و هر کار که می‌خواهد می‌تواند انجام دهد. موضوع جالبی را که از ناصرالدین‌شاه پدر مظفرالدین‌شاه دیدیم، شرح می‌دهم. ناصرالدین‌شاه هنگام اقامت خود در پاریس روزی برای گذراندن وقت خواست مراسم اعدام را در فرانسه تماشا کند. اتفاقاً چنین فرصتی برای اعدام محکومی پیش آمد. شاه گفت برای تماشای مراسم اعدام به میدان «رتک» نزدیک دار می‌آیم. ناصرالدین‌شاه که در الماس و لباس‌های فاخر غرقه بود با همراهانش در آنجا حاضر شد. اما به محض آنکه چشمش به محکوم افتاد قلیش برای این محکوم بر سر شقیقت آمد و با لهجه‌ای آمرانه گفت «این نه، آن یکی» و با اشاره دست، مدعی‌العموم (دادستان) را که برای اجرای تشریفات قانونی اعدام آمده بود به مأموران نشان داد و اصرار هم ورزید و چون دید که مطابق میل او عمل نمی‌شود، رنجید و آن را نشانه بی‌احترامی به خود تلقی کرد. چون این صحنه را دیده بودم خیال می‌کردم که پادشاه جدید یعنی مظفرالدین‌شاه نیز همان‌طور است

تاریخ



مظفرالدین‌شاه در پاریس

سیروس غفاریان

مظفرالدین‌شاه سه سفر به پاریس کرده است؛ یکی در ۱۳۱۸ هجری‌قمری (۱۹۰۰ میلادی) برای تماشای نمایشگاه بین‌المللی پاریس، سفر دیگر در ۱۳۲۰ هجری‌قمری (۱۹۰۲ میلادی) و آخرین سفر در ۱۳۲۳ هجری‌قمری (۱۹۰۵ میلادی) برای معالجه و گردش.

و چون فهمیدم که باید مأمور پذیرایی از او نیز شوم دچار وحشت شدم.

آمدن مظفرالدین‌شاه به پاریس و ظاهر شدن خصوصیات او

پس از آمدن شاه به پاریس و آشنا شدن من با خصوصیات اخلاقی این مهمان تازه‌وارد فهمیدم که تمام این وحشت‌های من بیجا بوده است. در ایران پادشاهان بر جای یکدیگر می‌نشینند ولی خدا را شکر که به یکدیگر شبیه نیستند. چنان که مظفرالدین‌شاه هم با پدر خود هیچ جهت اشتراکی نداشت. به این معنی که این پادشاه در حقیقت طفلی مسن بود. از یک طرف میکل درشت و سیبل‌های پرپشت و چشم‌های گرد پر از مهر و شکم گنده و چاقی ظاهر، هر بیننده‌ای را به سوی او جلب می‌کرد و از طرفی دیگر ذهن کهنه‌پرست و هوش ضعیف او باعث تعجب می‌شد که این چه پادشاهی است. از جهت میزان فکر و فهم، مظفرالدین‌شاه حکم یک بچه مدرسه‌ای ۱۲ساله را داشت و درست همان تعجب و سادگی و کنجکاوی‌ای که به چنین طفلی دست می‌دهد او را دست می‌داد. سر گرمی او همیشه چیزهای کوچک و بی‌اهمیتی بود و تنها به این قبیل کارها توجه می‌کرد و غیر از اینها به چیزی دلخوش نمی‌شد. با آنکه طبیعتی بسیار ملایم و خیر خواه داشت ولی بی‌نهایت ترسو بود.

مظفرالدین‌شاه در تکلم به فرانسه بسیار عاجز بود و به اصطلاح ما به فرانسه‌ای صحبت می‌کرد که ما به آن «زبان سیاهان» می‌گوییم. هنگام اقامت در پاریس در سفر اول و هنگام دیدن نمایشگاه بین‌المللی و هنگام عزیمت به محل اقامت خویش، بر تخت ناپلئوس می‌خوابید و در لگن مخصوص زوجه امپراتور یعنی «ماری لوئیز» دست و روی خود را می‌شست. از دیدن هر چیز جدید از خود بیخود می‌شد و اشتیاق خریدن آن را داشت، چنانچه وقتی اتومبیل رِبا و پیانوسی را می‌دید هر دو را به قیمت گزاف می‌خرد و سفارش داد که به ایران بفرستند. (حال بگذاریم که بر سر این اتومبیل به سبب نبودن جاده در ایران چه آمد.) در نمایشگاه به هر چیزی که ابتدا نظر می‌انداخت، آن را زیر و رو می‌کرد و می‌سنجید و سپس با نشان دادن انگشت می‌گفت «من این را می‌خرم». فروشنده هم با کمال شعف نشانی محل اقامت شاه را می‌گرفت و چیزهای خریداری‌شده را به آنجا می‌فرستاد. وقتی شاه می‌خواست به مغازه‌های خیابان‌ها سرکنشی کند یک فوج از چاکران دربار قبلاً بر سر صاحب مغازه می‌ریختند و به اصرار می‌خواستند که مبلغ گزافی به ایشان تعارف بدهد تا مظفرالدین‌شاه را با تعریف و تشویق به خریدن اجناس از او وادارند. معمولاً صاحب مغازه هم روی مخالفت نشان نمی‌داد چه پول هر چه را که به این جماعت به اسم تعارف می‌داد روی اجناسی که شاه باید بخرد، می‌کشید. بعد از آنکه شاه در یکی از خیابان‌های فرانسه مورد سوءقصد قرار گرفت، میرزا محمودخان حکیم‌الملک‌تبریزی وزیر دربار زیر مچ سوءقصدکننده زد و تیر به خطا رفت و معلوم شد که یکی از اواباش فرانسوی بوده که چون شنیده بود هومبرت پادشاه ایتالیا را چند روز قبل هدف تیر قرار داده‌اند، او نیز می‌خواست

اتاق را پر کرد. دودیم و چراغ‌ها را روشن کردم و دیدم که شاه دست‌ها را محکم به گردن صدراعظم انداخته و در حالی که چشمانش از ترس دارد از کاسه بیرون می‌آید، ناله می‌کند و می‌گوید که زود از اینجا برویم. وقتی چراغ‌ها روشن شد به تدریج ترس شاه نیز پایان یافت. ترس شاه از تاریکی باعث شده بود که هنگام خواب همه چهل‌چراغ‌ها را روشن می‌کردند (بیچاره) پاولی نمی‌دانست که شاه چنان از رعد و برق می‌ترسید که خود را زیر لحاف مخفی می‌کرد.)

وقتی از اپرا بازدید می‌کرد او عوض آنکه از صحنه اپرا عکس بگیرد به پشت سر خود نگاه می‌کرد و در طبقه چهارم زنی را قراول رفته بود. وزیر دربار فهمید که گلوی اعلیحضرت سخت پیش خانی که در طبقه چهارم نشسته، گیر کرده است.

بازدید مظفرالدین‌شاه از موزه لوور و نقاط تماشایی پاریس و سایر قضا

قصد دیدار اعلیحضرت از موزه «لوور» هم از حکایاتی است که از دوره مسافرت مظفرالدین‌شاه به پاریس در خاطر من یادگار شیرینی به جا گذاشته است. رئیس موزه گفت شاه نباید به غرفه ایران برود، چه او می‌ترسید که شاه آثار گرانبهائی را که مادام «دیولافوا» و مسیو «دمرگان» از ایران آورده‌اند، از شدت پشیمانی که آنها را فرانسویان برده‌اند، دست روی آنها بگذارند و بگویند

تاریخ

سال پنجم ■ شماره ۱۰۱۶ *شماره* *روزانه*

گزارش

خواندنی‌های تاریخ

مسعود ملک‌پور

چشمان درخشان

کیم روزولت برای ترغیب شاه به موافقت با کودتا اشرف را پیش او فرستاد و یک پالتوی پوست و تعدادی وجه نقد توسط «نورمان داربی شایر» که از جاسوسان کهنه‌کار بود به او داده شد و «چشمانش درخشید.» (همه مردان شاه، ص ۱۲)

نخست‌وزیر دلاری

... سپس اعلام شد شاه، ژنرال فضل‌الله زاهدی از افسران بازنشسته را که یکصد هزار دلار از امریکا گرفته بود به عنوان نخست‌وزیر برگزیده است.

(همان)

ژوزف استالین در رشت

... در همین هنگام که آزادیخواهان قفقاز، گروهی گرجی و ارمنی به سرکردگی پیرم‌خان در رشت نفوذ کرده بودند از طرف کمیته سری انقلابیون قفقاز، ژوزف استالین پیشوای بعدی اتحاد جماهیر شوروی و سرگنی ارجنی کبدزه به رشت آمده و با آزادیخواهان ارمنی و گرجی ملاقات و قول هرگونه مساعدت و ارسال اسلحه را به آنان می‌دهد. استالین پس از ۲۴ ساعت اقامت در رشت به روسیه برمی‌گردد.

(رضاشاه از تولد تا سلطنت، ص ۱۴۰)

ادعای بی‌اختیار

اول غروب آن شب رضاخان چهارپایه‌ای گذاشت و بالا رفت و صحبت کرد و گفت: همکاران عزیز اوضاع را دیده‌اید.

در گیلان تا گردن در لجن بودیم. لباس نمی‌دادند و به حرف ما نمی‌رسیدند. ما باید به این کار خاتمه بدهیم. خداوند مرا برانگیخته که کارها را درست کنم. (سربازها دست زدند!) وقتی رضاخان به خلوت رفت سیدضیاء هم آنجا بود. رضاخان از اینکه گفته بود خداوند او را برانگیخته پشیمان شده و به سید گفت: به خدا قسم همچون فکری نداشتم. بی‌اختیار این جمله بر زبانه آمد. سیدضیاء گفت: به فال نیک می‌گیریم. خدا کند برانگیخته شده باشیم برای اصلاح مملکت. (رضاشاه از تولد تا سلطنت... دکتر نیازمند)



گزارش

مختصری از تاریخ مطبوعه

بشکنی ای قلم / ای دست / اگر از اخمت محرومان

پیچی سر

در به ثمر رسیدن این راه پر فراز و نشیب بسیار دیگر افراد با هر توان نقش‌ها آفریدند سخن کوتاه و اشارهای محمل می‌کنیم:

وقایع اتفاقیه از شماره ۴۷۱ به بعد به روزنامه دولت علیه ایران در ۱۲۷۷ هجری قمری تغییر نام داد و زیر نظر ابوالحسن خان غفاری (صنیع‌الدوله) منتشر شد و تا شماره ۵۱۹ ادامه یافت. روزنامه دولت علیه ایران به روزنامه دولتی تغییر نام داد و تا سال ۱۳۲۵ هجری قمری فعالیت داشت. روزنامه رسمی دولت ایران در سال ۱۳۲۹ منتشر شد. روزنامه‌های شرف و مرآت‌السفر و مشکوالمحضر دولتی بودند در زمان حکومت ناصرالدین‌شاه منتشر می‌شدند. روزنامه اختر به زبان فارسی در استانبول منتشر می‌شد و در زمان ناصرالدین‌شاه و بعد از وی نیز ادامه داشت (مدت انتشار ۲۳ سال). این روزنامه غیردولتی بود. روزنامه قانون به سرپرستی میرزا ملکم خان در لندن منتشر می‌شد و غیردولتی بود.



روزنامه حبل‌المتین به سرپرستی سیدجمال‌الدین اسدآبادی در پاریس منتشر می‌شد و غیردولتی بود. روزنامه عروه‌الوفاقی به سرپرستی سیدجمال‌الدین اسدآبادی در پاریس منتشر می‌شد و غیردولتی بود. روزنامه‌های حکمت و پرورش در قاهره منتشر می‌شدند. روزنامه ملتی در سال ۱۲۸۳ هجری قمری در تهران انتشار یافت. روزنامه خلاصه‌الحوادث در ۱۳۱۶ هجری قمری در تهران انتشار یافت. روزنامه علمیه دولت ایران در ۱۲۸۰ هجری قمری به مدت دو سال در ۵۳ شماره انتشار یافت. نشریه ایران سطلانی که ماهانه بود. روزنامه علمی در ۱۲۹۲ هجری قمری منتشر شد. روزنامه مریخ در ۱۲۹۵ هجری قمری در چهار صفحه منتشر شد و شامل حوادث نظامی بود.

نشریه صوراسرافیل در سال ۱۳۱۹ هجری قمری به مدیریت میرزا جهانگیرخان شیرازی در قاهره منتشر شد.

روزنامه بهار به مدیریت ملک‌الشعراى بهار، نسیم شمال به مدیریت سیدالشرف‌الدین و مساوات به مدیریت مساوات، اولین روزنامه فکاهی طوطع بود که در سال ۱۳۱۸ هجری قمری به‌مدیریت عبدالحمیدخان معین‌السلطنه‌انتشار یافت. اولین روزنامه متعلق به زنان نشریه دانش بود و به‌مدیریت زوج‌ه میرزا حسن‌خان کمالی انتشار یافت.